

اشاره: نیمه دوم قرن بیستم شاهد گسترش جنبش‌های نوپدید دینی بوده است. چگونه می‌توان این پدیده را توضیح داد؟ خانم الین بارکر، از شخصیت‌های سرشناس جامعه‌شناسی دین است که دلمشغولی ویژه‌اش پدیده روبه‌رشد ادیان جدید یا، به تعبیر وی، «جنبش‌های نوپدید دینی» است. بارکر استاد جامعه‌شناسی دین در مدرسه علم اقتصاد لندن است و مدت سی سال درباره جنبش‌های جدید دینی تحقیق و تدریس داشته و مطالعات میدانی زیادی انجام داده است. او، با همکاری کلیسای انگلستان و وزارت کشور آن دیار، مرکزی را تحت عنوان «مرکز اطلاع‌رسانی ادیان جدید» (Inform) ایجاد کرده است که از مراکز معتبر در این زمینه است. از وی کتاب‌ها و مقالات زیادی به چاپ رسیده است که تقریباً در تمامی پژوهش‌هایی که در این حوزه صورت می‌گیرد، مرجع و مأخذ معتبر و اصلی به حساب می‌آیند. تعبیر «جنبش‌های نوپدید دینی» (New Religious Movements) نوآوری خود او در این زمینه است که به جای واژه فرقه انحرافی (Cult) که بار ارزش‌داوری دارد و در عرصه پژوهش، منفی به حساب می‌آید، به کار گرفته می‌شود. متن حاضر مصاحبه‌ای است با وی که پس از موافقت ایشان و اعمال نظرات تکمیلی، به چاپ سپرده می‌شود.

مصحح: با خانم الین بارکر
مترجم: باقر طالبی دارابی

معرفی جنبش‌های نوپدید دینی

آیا شما معتقدید که در نیمه دوم قرن بیستم جنبش‌های نوپدید دینی واقعاً رو به فزونی نهادند یا این قضیه صرفاً به خاطر توجه بیشتر رسانه‌ها به مسأله جنبش‌های دینی بود؟

بارکر: در واقع هر دو درست است. به یقین رسانه‌ها، در مقایسه با گذشته، توجه بیشتری به این‌گونه مباحث نشان می‌دهند.

امروزه ما با رسانه‌های جمعی سروکار داریم که اطلاعاتی درباره ادیان جدید در سراسر دنیا ارائه می‌کنند، در حالی که بسیاری از این ادیان واقعاً جدید نیستند بلکه صرفاً برای آن کشور جدیدند. برای نمونه، هواداران «فرقه کریشنا» بسیار ناراحت می‌شوند وقتی از آنها به عنوان جنبش جدید دینی یاد می‌شود، چون ریشه آنها به یک سلسله بسیار طولیل، یعنی به یک راهب قرن ۱۶ به نام کیتانیا (Catanya) و شاید بتوان گفت حتی کمی عقب‌تر، به روزگار هندوتیسم و کریشنا و به به‌گودگیتا برمی‌گردد. بر این اساس آنان اصرار دارند بر اینکه به هیچ روی جدید نیستند.

جنبش‌هایی نیز از دل سنت‌هایی مانند بودیسم،

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جلد دوم انسانی

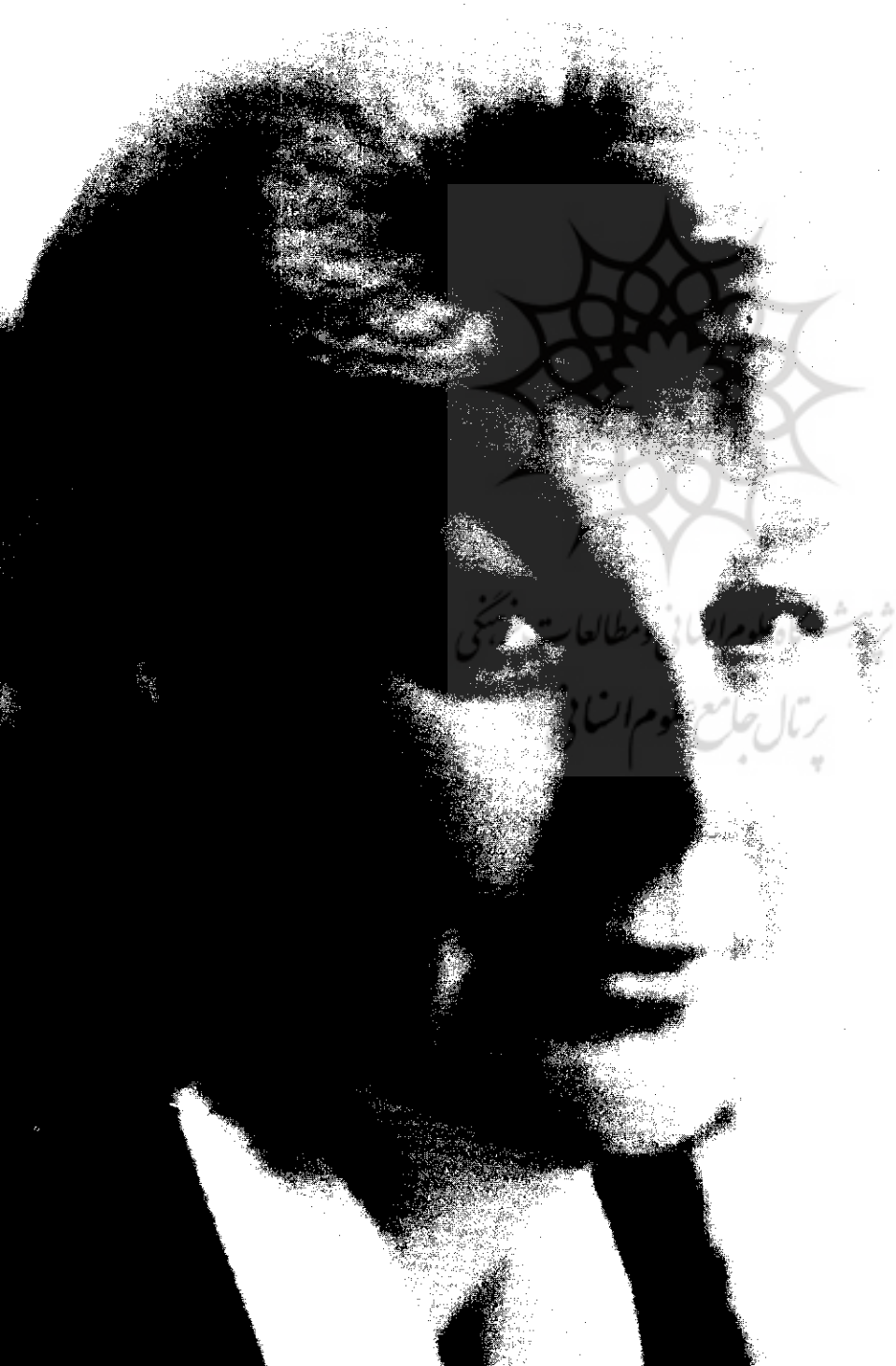
شیتوتوئیسیم، آیین زرتشت، اسلام و نیز مسیحیت بیرون آمدند و شناخت مربوط به آنها از طریق رسانه‌ها، مهاجرت‌ها، مسافرت‌ها و... حاصل شده است. علاوه بر اینها، در جوامع دموکراتیک جدید افراد آن‌گونه که در گذشته کنترل می‌شدند، در کنترل مراجع قدرت نیستند.

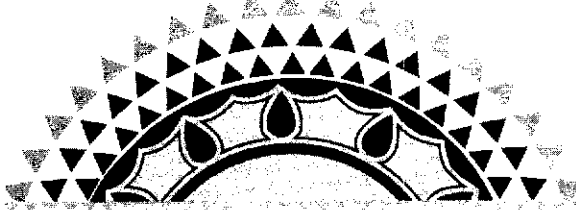
ما شاهد یک ساختار حرفه‌ای کاملاً جدید هستیم که رفتارهای نوینی را می‌طلبد. جابجایی جغرافیایی قابل توجه و گسترش بی‌سابقه رسانه‌های جمعی، تجربیات جدیدی را پیش کشیده است که حتی به خواب نیاکان ما نمی‌آمد. رسانه‌ها، مهاجرت و مسافرت به این منتهی شد که شاهد توده‌ای از منابع دینی و معنوی باشیم که پیش روی نسل کنونی پذیرا گشته است. مثلاً، مفهوم تناسخ (Encarnation) را در نظر بگیرید که به گوش بسیاری از زنان خانه‌دار قرن ۱۹ نرسیده بود اما امروزه تقریباً یک چهارم جمعیت بریتانیا، یعنی ۲۴ درصد، به تناسخ باور دارند. حال، شاید همه آنها ندانند که معنای دقیق این کلمه چیست، اما به‌رغم آنکه می‌گویند مسیحی هستند همچنان به این عقیده متفاوت و حتی متعارض با مسیحیت باور دارند!

به بیان دیگر، این سوپر مارکت بزرگ نه تنها شامل گروه‌هاست بلکه سوپرمارکت عقاید و باورهایی است که در آن چیده شده است و مردم می‌توانند در آن بچرخند و از هر قفسه‌ای چیزی بردارند و دین خاص خودشان را تهیه نمایند یا به یکی از گروه‌های این سوپر مارکت درآیند. علاوه بر اینها، دیگر از کسی انتظار نمی‌رود که مانند مردم محترم طبقات متوسط قرن نوزدهم یکشنبه‌ها را در کلیسا حاضر شود. انبوهی از راه‌های بدیل هست که فرد می‌تواند اوقات فراغت خود را بگذراند و به علایق و دلمشغولی‌هایش پاسخ گوید.

آیا برخی از این جنبش‌های نوپدید دینی می‌توانند برای جامعه‌ای که از آن برخاسته‌اند، مفید هم باشند؟

بارکر: بله، من فکر می‌کنم اینها از جهات گوناگونی می‌توانند مفید باشند. شما می‌توانید فاصله‌هایی را مشاهده کنید که این جنبش‌ها برای پرکردن آن به میدان آمده‌اند. اما باید به خاطر داشته باشیم که شمار کسانی که به این گروه‌ها ملحق می‌شوند و در آنها می‌مانند خیلی اندک است. معمولاً آنها کسانی هستند که به این سمت سوق داده شده‌اند اما آنهایی که به اینها ملحق می‌شوند احتمالاً آدیان سنتی و اصیل را ملال آور و خسته‌کننده یافته‌اند.





نکته جالب دیگر، واکنش جوامع مختلف در قبال ادیان جدید است. از یک سو، جامعه بریتانیا و تا حدودی جامعه آمریکا هردو تا حدودی نکتزگرا هستند. اما در کشورهایمانند فرانسه و بلژیک، دولت‌ها در مسؤلیت گروه‌های ضدفرقه‌ای سهیم هستند. انتشار گزارش‌هایی در معرفی لیستی از گروه‌های دینی خطرناک یا مجرم، یا فرقه‌های مخرب، خود مشارکت در اعمال ضدفرقه‌ای است. این گزارش‌ها تمامی فرقه‌ها را بدون توجه به عقاید، باورها و اعمال یک‌کاسه می‌کنند و برجسب مخرب، مجرم و کجرو به آنها می‌زنند. دولت‌های فرانسه و بلژیک می‌گویند که اینها گروه‌های رسمی نیستند.

اگر به سمت اروپای شرقی برویم بدگمانی و حتی میل به کنترل یا نابودکردن ادیان جدید حتی از این هم بیشتر است. بسیاری از کشورهای اروپای شرقی، از وجود گروه‌هایی که با از بین رفتن جنبه‌های الحادی کمونیست به سرعت در حال وارد شدن به سرزمینشان هستند، نگرانی عمیقی دارند. آنان در پی کنترل ادیان غیرسنی و ادیان جدید خارجی هستند.

به هر حال، کشورهای مختلف، دلایل گوناگونی برای نگرانی خود دارند. با نگاه به جامعه و واکنشی که در قبال جنبش‌های دینی انجام می‌دهند، به وضعیت آنها در آن جامعه پی می‌برید.

آیا روش‌های مطلوبی وجود دارد که جنبش‌های نوپدید دینی و جوامع خارجی که از درون آنها برآمده‌اند را در مقابل یکدیگر مسئول بدانند، بویژه در موقعیت‌های خصومت‌آمیز؟

بارکرو: از زمانی که دیوید کورش (Koresh Daivid) و پیروانش، شاخه داوودیان (Branch Davidians) در بیرون از واکو (Waco) در مجتمع خودشان سوزانده شدند، و در جنبش‌هایی مانند معبد مردم (Peoples Temple)، معبد خورشید (Solar Temple) و شاید بحث‌انگیزتر از همه، ائوم شینریکیو (Aum Shinrikyo) که گاز خفه‌کننده در مترو توکیو انتشار داد؛ و تا حدودی جنبش دروازه بهشت (Heaven Gate) که هنوز اعضای آن دست به خودکشی می‌زنند، سمت‌وسوی بسیاری از پژوهش‌ها به این وقایع غم‌انگیزی که اتفاق می‌افتاد معطوف شد. آنچه از تمامی این حوادث غم‌بار به دست می‌آید فرایندی است که جامعه‌شناسان گاه از آن با عنوان «تشدید انحراف» یاد می‌کنند. مخالفان سرسخت در هر دو سمت خیلی بد عمل می‌کنند و این عمل به طرف مقابل اجازه می‌دهد که بدتر واکنش نشان دهند. از این

رو می‌بینید که هر کدام که مورد بازخواست قرار می‌گیرد می‌گوید، «بین آن طرف چگونه رفتار می‌کند». بر همین اساس جنبش داوودیان نیز می‌تواند بگوید، «مشاهده کنید که چگونه دایره الککل، تنباتکو و اسلحه گرم و افبی‌ای ثابت می‌کنند که کتاب مکاشفه درست است. این ایام، ایام آخرالزمان است و این نشانه‌های زشت هم نشانه‌های آن است.» بنابراین، بسیاری از مردم که احتمال می‌رود در ابتدای کار کنار بکشند دیگر کنار نمی‌روند. آنان باقی می‌مانند چون سخن کورش را کاملاً درست می‌بینند، چون از نظر آنها افبی‌ای برخورد ناشایستی با آنها دارد. از سوی دیگر، افبی‌ای نیز رفتار ناخوشایندی انجام داده است؛ پس هردو طرف رفتار مشابهی داشته‌اند.

درواقع ما هم‌اکنون در مرحله‌ای هستیم که واکنش‌ها نسبت به جنبش‌ها، و کنش‌های متقابل میان جنبش‌ها و جامعه بزرگتر از خود جنبش‌ها جالب توجه‌تر هستند. اگرچه جنبش‌های جدید دینی را هم‌چنان کاملاً جالب توجه و جذاب می‌بینیم.

گاه گفته می‌شود که این جنبش‌ها کارکردی دارند که جامعه به آن نیازمند است. این ادعا چقدر قابل قبول است؟

بارکرو: من همیشه نسبت به واژه «نیاز» تا حدی وسواس داشته‌ام. اغلب «خواست‌ها» یا «نیازها» ساختگی‌اند. مردم در این اندیشه‌اند که به چیزهایی نیاز دارند و به محض اینکه شما از مسأله مسکن و غذا فراتر بروید، نسبت به آنچه آنان از آنها به عنوان نیاز یاد می‌کنند، تصور دیگری خواهند داشت. آنان [جنبش‌ها] به مردم کمک می‌کنند تا معنویت و تدین خود را رشد دهند؛ یا گروهی دوست و جمعی از افراد هم‌فکر را پیدا کنند. کمک‌هایی که اینان می‌توانند به افراد بکنند به روش‌های بسیار مختلفی می‌تواند انجام گیرد، اما به‌خوبی می‌دانیم که راه‌های زیادی هم هست که اینان می‌توانند به فرد خسارت وارد سازند و او را در سرآشوبی سقوط قرار دهند، چون رهبران و جنبش‌ها همیشه برای هر کسی قابل اعتماد نمی‌باشند و نوعی کنترل هم که در ادیان سنتی‌تر وجود دارد در میان این جنبش‌ها وجود ندارد.

قضاوت کاملاً مثبت یا کاملاً منفی درباره این ادعا را بسیار مشکل می‌دانم. من فکر می‌کنم اگر شما فقط بپرسید که آثار و نتایج چه هستند، آنگاه باید به این پرسش پاسخ دهید که آثار و نتایج برای چه کسی؟ - برای اعضا؟ برای کدام اعضا؟ من فکر می‌کنم باید نسبت به این پرسش بسیار محتاط باشید و آن را بیشتر روشن و مشخص نمایید. ادیان جدید به برخی مردم کمک می‌کنند، برای

برخی دیگر بد هستند و گاه یک گروه هردو جنبه را داراست. اگر افراطی‌ها را در نظر بگیرید، من فکر نمی‌کنم کسی مایل باشد که تعداد گروه‌هایی مانند خانواده مانسون (Manson) را که رفتند و شکم یک زن باردار به نام شارون تیت (Sharon Tate) را شکافتند زیاد باشد.

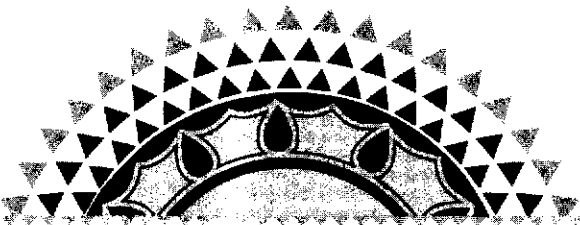
تا چه حد این جنبش‌ها بر یک رهبر فرهمند و کاریزماتیک تکیه دارند؟

بارکرو: در بسیاری موارد یک رهبر کاریزما هست. من لفظ «کاریزما» را در معنای وبری، یعنی مرجعیت ناشی از اطاعت کاریزمایی پیروان به کار می‌برم که در قیدوبند هیچ قاعده یا سنتی نیست. رهبری کاریزما این حق را دارد که به پیروانش بگوید چه باید بکنند، یا چه کسی ازدواج کنند، بچه داشته باشند یا خیر، چه کاری را پیشه خود سازند، در چه کشوری زندگی کنند - شاید اصلاً زندگی بکنند یا خیر - و حتی چه خمیردندانی استفاده نمایند! من به‌هنگام مطالعه برخی از جنبش‌ها متوجه فرایندی شدم که به واسطه آن هواداران بطور عملی در یک فراگرد، که من آن را «کاریزماسازی» می‌نامم، شرکت می‌جویند. اعضای جنبش به تازه‌گرویدگان و دیگر اعضای خود می‌آموزند که او [رهبر] را، که گاه یک زن است، به عنوان شخصی مطلوب و بسیار خاص ببینند.

من زمانی را به خاطر دارم که برای نخستین بار عالیجناب سان میونگ‌مون (Myung moon Sun) را دیدم. ما به همراه دیگران به او در حالی که با ایما و اشاره به زبان کره‌ای سخن می‌گفت، نگاه می‌کردیم و این واقعه مرا بیشتر از هر کسی به یاد هیتر می‌انداخت. بسیاری از مردم ساکت و دل‌آشوب بودند، وقتی مترجم این جمله را بیان می‌کرد: «خوب، شما باید به هم عشق بورزید».

نگاهی به تعداد زیاد مون‌ها انداختم. آنان هیچ‌ان زده می‌نمودند؛ چشم‌هایشان برق می‌زد، چیزی را می‌دیدند که کاملاً با آنچه ما نظاره‌گر آن بودیم، تفاوت داشت. این چالشی برایم پدید آورد، چون بسیاری از آنها بدون اینکه او را بشناسند به او ملحق شده‌اند. من در بررسی جنبش‌ها متوجه شدم که رهبران هرچه بیشتر مقام و رتبه خویش را از هواداران جدا می‌کردند به همان اندازه تأثیر فرهمندی آنان بیشتر می‌شد. کاریزماسازی شامل ساختن داستان‌هایی درباره او، افسانه‌بافی درباره دوران کودکی‌اش، دارابودن «اشیاء قدسی» و هر داستان دیگری است که از این شخص یک موجود خاص و انسان کامل بسازد.

یکی از چیزهای مهمی که درباره ادیان جدید باید به خاطر سپرد این است که آنان طی زمان دچار



تحولات و تغییرات شدیدی می‌شوند. یکی از تغییرات بزرگ زمانی رخ می‌دهد که این رهبر کاریزما بمیرد یا پیر شود. در این جنبش‌ها و ادیان جدید گرایش به سمت بروکراسی یا رواج یک سنت هست و بر اثر این، جنبش به سرعت دستخوش تغییر می‌شود. این امر جنبش را به گونه‌های مختلف پاسخگو و مورد محاسبه می‌سازد و این یک تفاوت مهم با یک رهبر کاریزماست که پاسخگو نیست و در هر زمان که صلاح بدانند می‌توانند نظر و رأی خود را تغییر دهد. اکنون، او می‌تواند بزرگ یا بسیار بد باشد یا چهره مطلوب و آرمانی او رو به افول نهد و سپس به نوعی جنون قدرت دچار شود. این تعریف از کاریزماها تعریفی مختص به جنبش‌های نوپدید دینی نیست، بلکه این ویژگی و خصوصیتی است که شما در بسیاری جاها، بویژه در اوایل رهبری، می‌توانید پیدا کنید. چه زمانی یک جنبش نوپدید دینی دچار دگردیسی می‌شود و به یک جنبش دینی نهادینه مبدل می‌شود و چه نوع تغییر و تحولی را باید از سر بگذرانند؟

بارکر: خوب، جنبش‌ها متفاوتند. دوره‌ای بود که به اعتقاد نیبور (Niebuhr) شما با مذهب‌گرایی (Denominationalication) در یک نسل مواجه بودید، یعنی از یک کیش (sect) به سمت یک مذهب (denom) حرکت می‌کنید. این امر بسیار اتفاق می‌افتد اما نه همیشه و با هر وسیله‌ای. باید بگویم که شهود یهوه تغییر زیادی نکرده است اما ادوئیست‌های روز هفتم (day adventists-seven) و مورمون‌ها تغییرات زیادی داشته‌اند. کرایستادلفیایا (Christadelphias) هنوز بسیار شبیه یک کیش هستند. البته این بستگی به این دارد که شما این واژگان را چگونه تعریف کنید. درواقع، بسیاری از جنبش‌های نوپدید دینی دوام چندانی نمی‌آورند، اما برای آنهایی که به نسل دوم می‌رسند این تغییرات و تفاوت‌ها پدید می‌آید.

اگر به کسانی که به این جنبش‌ها می‌پیوندند بنگرید، آنها را یک جمعیت ناهمگون خواهید یافت. برای نمونه، موج جدید به طرز نامتناسبی جوانانی را در بر گرفته است که تحصیلاتی بالاتر از سطح متوسط دارند و از طبقه متوسط جامعه و افرادی آرمان‌گرا هستند. این موج به دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ می‌رسد که با رشد هیر کریشنا (Hare Krishna)، مذهب علم‌شناسی (Scientology)، مون‌ها (Moonies) (The Children of Gad)، فرزندان خدا (The Children of Gad)، و غیره همراه بود. اگر شما جنبش فرزندان خدا در دهه ۱۹۷۰ را در نظر بگیرید و به یک

مردم‌شناسی بپردازید، درمی‌یابید که در واقع هیچ بجه‌ای در آن جنبش نیست و با جمعیتی مواجه هستید که اکثر آنها حدود ۲۳ سال سن دارند و تعداد اندکی نیز کم‌سن‌تر هستند. اکنون، اگر به این فکر کنید که آن نام و این جمعیت چه نسبتی دارند، درمی‌یابید که با نوآیین‌های باشور و هیجان‌سروکار دارید و نوآیین‌ها همیشه بر این باورند که «حقیقت» را به‌واقع دریافته‌اند. و سپس بعد از بیست سال شما شاهد بجه‌های زیادی هستید که در امتداد جنبش آمدند و نوآیین‌های اولیه فرصت چندانی نداشتند که صرف جذب بجه‌های جدید نمایند. در جمعیت‌شناسی با گروه بی‌شماری از فرزندان مواجه هستیم که بیشتر آنها زیر بیست سال هستند و نوآیین‌های اولیه اینک اواخر چهل سالگی و اوایل پنجاه‌سالگی را می‌گذرانند. درواقع، این جمعیت‌شناسی و نمودار تصویری معکوس نسبت به توزیع سن سی سالگی اولیه را نشان می‌دهد. این داده‌های جمعیت‌شناختی نشان می‌دهد که شماری تغییرات بنیادین در رفتار جنبش پدید خواهد آمد.

کسانی که در درون یک جنبش به دنیا آمدند رفتاری بسیار متفاوت با رفتار تازه‌گرویدگان دارند. اعضای نسل اول به نحوی پذیری فرزندان خود هستند. نمی‌توانند آنها را رها کنند یا اینکه بگویند اینان شیطانی هستند. بنابراین، آنان باید به بازسازی برخی چیزها دست بزنند. اعضای قدیمی‌تر دیگر درد مفاسل می‌گیرند و بیشتر نگران پرداخت اجاره هستند تا گشتن دور دنیا، و آنان دیگر سرد و گرم چشیده روزگارند و سیلی‌خورده کوچک و بازار نه تازه‌گرویدگان و تغییرآیین‌دادگان. رهبر احتمالاً دیگر مرده است یا این جایگاه را به دیگری منتقل کرده است. اینجا شما شاهد رشد بروکراسی و مقررات و افزایش توقعات از سنت هستید. مردم در جامعه بیرون، بهتر اینها را می‌شناسند. بنابراین، خصوصت بیرونی کاهش می‌یابد. البته این همیشه اتفاق نمی‌افتد بلکه به طور کلی مرزبندی‌های شدید «آنها» و «ما» و «قبل» و «بعد» و جهان‌بینی دوگانه «خدایی» و «شیطانی» و غیره جا می‌افتد و فضا آنقدر غبارآلود می‌شود که دیگر از رنگ‌های روشن اولیه جنبش که می‌شد دانست که حقیقت واقعاً چیست، خبری نخواهد بود. گاهی این مسأله نسل‌های بیشتری را می‌طلبد. اما این به سمت‌وسویی بستگی دارد که امور در آن در حال تحول و تغییرند. البته زمانی که چنین واقعه‌ای بسیار اتفاق بیافتد شما شاهد یک شکاف خواهید بود و مردم به آن حقیقت واقعی بازمی‌گردند، چون جنبش‌ها در این صورت

شبهات بسیار زیادی به بقیه جامعه پیدا می‌کنند نه اینکه یک تافته جداافتاده و خاص به نظر آیند. چه مقایسه‌ای می‌شود میان جنبش‌های نوپدید دینی و جنبش‌هایی نظیر کاتارها (Cathars) و آناپتیسست‌های (Anabaptists) اروپا در قرون وسطی انجام داد؟

بارکر: من فکر می‌کنم تا وقتی که یک جنبش، جدید و دینی است، مطرح است. چنین جنبشی شاید دارای یک قدرت و نیروی فوق‌العاده برای افراد جزم‌اندیش است. تفاوت‌هایی نیز هست. اما اگر شما به مسیحیان نخستین نگاه کنید شبهات‌هایی نیز پیدا می‌کنید. برای نمونه، عیسی (ع) می‌گوید: «اگر شما از پدر و مادر خود روی برنگردانید نمی‌توانید پیرو من باشید». امروز مسیحیان از انجیل لوقا زیاد نقل نمی‌کنند، آنان حتی ممکن است بگویند «عیسی چنین چیزی نگفته است» و یا اینکه آن را تفسیر کرده و می‌گویند، «خوب، شما می‌دانید که او واقعاً مقصودش این نبود، یا منظورش این و آن بود». اما این همان ایده‌ای است که جنبش‌های نوپدید در پی پایان دادن به آن هستند و می‌خواهند چیزهای اولیه را به جایگاه اولیه برگردانند، و این واقعاً یکی از امور بسیار مهم برای اعضای هر جنبش نوپدید دینی است.

دین یک دلمشغولی غایی است، چیزی بسیار مهم، و اگر جدید است یعنی برخلاف چیزی است که از قبل بوده است. چیز بدیلی را ارائه می‌کند بهتر، خدایی‌تر و دارای دیگر فاکتورها، از جمله رهبر کاریزما که اغلب (نه همیشه) آن دین جدید را قوی‌تر می‌سازد. قوی‌تر به این معنی که می‌داند در کجا ایستاده است. مقصودم قدرت و قوت سیاسی نیست. آنان به‌ندرت دارای قدرت سیاسی هستند.

حال، در زمان کاتارها یا آلیگنسیان‌ها (Albigensians) و آناپتیسست‌ها، البته، واکنش جامعه شدیدتر از واکنش کنونی بود، و درواقع اگر بخواهیم از مسیحیان اولیه مثال بنزیم در کل ما شاهد آنیم که اعضای فرقه‌های جدید را خوراک شیرها می‌کردند یا آنها را زنده زنده می‌سوزاندند. اما ما هنوز به آنها مظنونیم. اعضای جنبش‌های نوپدید دینی به‌یقین در راه اعتقاداتشان کشته شدند. بنابراین، من فکر می‌کنم شبهات بی‌شماری در کنار تفاوت‌های زیاد هست که شما در طی زمان مشاهده می‌کنید و بخشی از سرگرمی و خوشی این مطالعه این است که ببینیم مشترکات چیست و اختلافات چه هست!